

آذربایجان

اینک موقع آنست که باتفاق خوانندگان این تاریخ به شهر مصیبت دیده تبریز بازگردیم و به وقایع و حوادثی که پس از ورود قشون روس در آن سامان روی داده آگاه شویم و از کار و احوال مردم ستمکشیده آن دیار جویا گردیم.

برطبق توافق میان انجمن ایالتی و قنصل روس و انگلیس قرار بر این شد که قشون روس در دو فرسخی شهر تبریز جای گیر شوند و از ورود به شهر و تماس با اهالی خودداری نمایند. سردار ملی و سالار ملی و رؤسای ملیون از رئیس قشون روس (ژنرال استارسکی) دیدن کردند و به آنها اطمینان دادند که از طرف مجاهدین رویه خصمانه نسبت به قشون روس اتخاذ نخواهد شد و کوچکترین مزاحمتی برای آنها فراهم نخواهد گردید ولی روسها که کمتر پابست بدقول و قرار خود بودند و جز اشغال شمال ایران و مداخله در امور و یا بهتر بگوییم فرمانفرمایی مقصودی نداشتند پس از چند روز خانه بصیرالسلطنه را که دارای عمارات متعدد وسیعی بود و در نزدیکی انجمن ایالتی واقع شده بود اشغال کردند و عده‌ای سرباز روسی در آنجا جای دادند و دسته دسته در خیابانها و کوچه‌های شهر بگردش درآمدند و از تحقیر و تعدی نسبت به مردم خودداری نکردند. روز نوزدهم اردیبهشت گفتند که یک نفر سرباز روسی که در روی بام عمارت کشیک می‌داده مورد اصابت گلوله یکی از مردان شهر قرار گرفته و بسختی مجروح شده و این پیشامد را دستاویز نموده سربازان روسی بدون هدف بنای تیراندازی گذاردند و در نتیجه حاجی محمدصادق نامی مورد اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد ژنرال روس برای مجروح شدن سرباز روس ده هزار تومان از انجمن مطالبه کرد و مردم بدبخت با آنکه بواسطه کشته شدن حاجی محمدصادق بسیار ناراحت و خشمگین بودند برای آنکه بهانه‌ای بدست روسها ندهند چهار هزار تومان جمع‌آوری کرده و برای ژنرال روسی فرستادند.

روز بیست و سوم اردیبهشت بنا بفشار روسها انجمن ایالتی اعلان کرد که کلیه مجاهدین باید خلع سلاح شوند و احدی حق ندارد با اسلحه در شهر آمد و شد کند و

تفنگهای دولتی را نیز تحویل انبار دولتی بدهند. با اینکه مجاهدین امر انجمن را بدون مقاومت اطاعت کردند عده‌ای سرباز روسی به کوچه و بازارها ریخته و هر که را که مسلح یافتند گرفته کتک زدند و خلع اسلحه نمودند و چند نفری را هم حبس کردند گفته می‌شد که سربازها از خالی کردن جیب و بغل کسانی که بدستشان می‌افتادند خودداری نمی‌کردند.

دو روز بعد باز بنافشار روسها انجمن اعلان کرد که کلیه سنگرها که در دوره انقلاب ساخته و برپاگشته باید از میان برود. مجاهدین شروع به اجرای امر انجمن نمودند ولی سربازان روس خودسرانه به سنگرها ریخته و با دینامیت بنای خراب کردن سنگرها را گذاردند و از این راه خسارت بسیار به خانه‌هایی که در جوار سنگرها بود وارد آوردند.

سپس روسها به نقشه برداری شهر پرداخته و پس از تهیه نقشه شهر رئیس قشون روس کتباً از انجمن و نایب‌الایاله خواست که صورت جامعی از کلیه اسلحه و توپ و تفنگ و فشنگ و بمب‌دستی که موجود است در اختیار او بگذارند.

از آنچه در بالاگفته شد بدتر این بود که جمعی نامردان پست فطرت خود را تحت حمایت قشون روس درآورده و بیرق اجنبی را بر سر در خانه‌های خود برافراشته و بنای بد رفتاری و کج کرداری را با مردم گذاردند و باتکای سرنیزه قشون دشمن بی‌شرمها کردند که ذکر آن موجب شرمندگی و سرافکنندگی هر ایرانیست.

روز هشتم خرداد سربازان روس حاجی‌علی اصغر لیل آبادی را که یکی از روحانیون مشروطه‌خواه بود و در دوره انقلاب فداکارها کرده بود دستگیر نمودند و به عسگرگاه روسها بردند و او را با خواری حبس کردند و پس از چند روز تحت‌الحفظ به روسیه فرستادند. فردای آن روز یوسف نامی را که با یکی از تحت‌الحمایه روسها دعوا و زد و خورد کرده بود دستگیر و خانه او را با دینامیت خراب کردند.

اقدام
برای دستگیر کردن
ستارخان و باقرخان

روسها برای آنکه کاملاً بر آذربایجان استیلا پیدا کنند و انتقام از کسانی که در راه آزادی فداکاری کرده بودند بکشند در خیال دستگیر کردن سردار ملی و سالار ملی برآمدند چنانچه در کتاب آبی منعکس است چون گرفتار شدن آن دو مرد نامی بدست قشون اجنبی در حکم سرنگون ساختن پرچم آزادی بود اعضای انجمن سخت متوحش شدند و چون نمی‌خواستند از راه جنگ و ستیز با روسها برآیند چاره را در این دیدند که سرداران در سفارت عثمانی متحصن شوند ستارخان زیر بار تحصن نمی‌رفت ولی اصرار انجمن او را وادار کرد که باتفاق باقرخان به سفارت عثمانی پناهنده شوند. از آن روز به بعد روسها به بهانه‌های مختلف از قبیل سیم کشی تلفون و تلگراف چند

عراده توپ در بعضی نقاط حساس شهر قرار دادند و دسته‌های مستحفظ در خیابانها گماشته سپس به بهانه گرم بودن هوا کلیه قشون را که در دو فرسخی شهر اردوگاه داشتند به باغ شمال منتقل نمودند.

پس از آنکه رشیدالملک حاکم اردبیل با امر محمدعلیشاه قشونی از ایلات جمع کرد و به طرف گیلان حرکت نمود، بطوری که در فصل انقلاب گیلان نگاشته شد، چنان شکستی از مجاهدین گیلان خورد که اردویش متفرق شد و خود او هم فراری گردید کمیته ستار که زمام امور انقلاب گیلان را در دست حسین زاده را با یک عده مجاهد مأسور فتح اردبیل نمود.

پیش آمد اردبیل

حسین زاده عده‌ای سوار و تفنگچی از سراب گرد خود جمع کرد و با مجاهدینی که از گیلان همراه داشت وارد اردبیل شد یک عده از انقلابیون قفقاز هم به او ملحق شدند و در اندک زمانی موفق به تصرف شهر و اطراف آن گردیدند و انجمن ولایتی را تشکیل دادند و بنام شروطیت زمام امور آن سامان را بدست گرفتند و چون برای گردش چرخ امور احتیاج به پول داشتند با شدت هر چه تمامتر از جمعی مضمولین مبلغی گرفتند و مقداری تفنگ و فشنگ خریداری کردند و یک قدرت قابل ملاحظه‌ای بوجود آوردند از طرف دیگر رحیم خان با قوای چندین هزار نفره و چند عراده توپ که در اختیارش بود از جلفا تا نزدیک تبریز را میدان تاخت و تاز قرار داد و بنام طرفداری از محمدعلیشاه از هیچگونه جنایتی فروگذار نکرد و با جمعی از خوانین و سران ایل شاهسون عقد اتحاد و اتفاق بست و خود را برای حمله به اردبیل مهیا می نمود.

در همان موقع تهران بدست مشروطه خواهان فتح و محمدعلیشاه در سفارت روس متحصن شد و مخبر السلطنه والی آذربایجان گشت و ستارخان و باقرخان و چند نفر دیگر از معارف و سر دسته های مجاهدین که در قنسولگری عثمانی پناهنده بودند از قنسول-گری بیرون آمدند.

بورود آذربایجان مخبر السلطنه مطلع شد که رحیم خان و رؤسای ایل شاهسون به طرفداری شاه مخلوع با هم متحد و هم قسم شده‌اند و خیال حمله به اردبیل را دارند. چون در آن موقع دولت قشون نظامی مرتبی نداشت مخبر السلطنه از نظر سیاسی و از نظر موقعیت و شهرتی که ستارخان در میان ایلات آذربایجان داشت از او تقاضا کرد که به اردبیل رفته و نظم و ترتیب را در آن نقطه حساس که کاملاً مورد تهدید قرار گرفته بود برقرار نماید.

موضوع را با انجمن ایالتی در میان گذاشت و بنا بخواهش مخبر السلطنه و انجمن ستارخان آن مأسوریت را که در واقع دون مقامش بود پذیرفت و با سیصد نفر مجاهد

و چند نفر از دوستان مورد اعتمادش از آن جمله یار محمدخان کرمانشاهی، حسین خان برادر، یار محمدخان میرزا، محمدعلیخان باوارف، میرزا علی اکبر خان عطایی، حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی و میرزا اسماعیل خان بخلاف سابق مقدم ستارخان را گرامی داشت و حرکت کرد. در سراب اسماعیل خان بخلاف سابق مقدم ستارخان را گرامی داشت و برادرش را با دوستانش در تبریز و در تبریز او گذارد.

در روزهای اول ورود ستارخان به اردبیل چند نفر از خوانین شاهسون به شهر آمدند و اطاعت خود را از دولت جدید اعلام داشتند ولی در خفا بدستگیری روسها و چند نفر از اتباع محمدعلیشاه که از تهران فرار کرده به آذربایجان آمده بودند عهد و اتحاد میان رحیم خان و رؤسای ایل شاهسون امیر عشایر خلخال و کلیه خوانین قره داغ بسته شد و همگی خود را برای حمله به اردبیل و طرفداری از شاه مخلوع آماده نمودند.

ستارخان که رفتار ظالمانه حسین زاده و مجاهدینی که با او بودند نمی پسندید اسرار داد که مجاهدین خلع سلاح شوند و بی کار خود بروند این عمل ستارخان که حقا یک رفتار عادلانه ای بود در آن موقع که دشمن بدخواه با بیست هزار سوار و پیاده اطراف شهر را گرفته بودند تأثیر بدی بخشید و یا بهتر بگوییم چندان عاقلانه و از روی مصلحت نبود و در نتیجه عده ای از مجاهدین جنگجو که کمال احتیاج به وجودشان بود متفرق و بعضی ناسردانه به اردوی دشمن ملحق گشتند.

پیش از آنکه رحیم خان و رؤسای ایلات نام برده به اردبیل حمله ببرند تلگراف ذیل را بتوسط قنصل روس به شاه مخلوع بخابره نمودند و پافشاری خود را در راه خدمتگذاری به شاهی که در سفارت اجنبی پناهنده بود اعلام داشتند.

سفارت روس توسط جناب جلالتماب اجل جنرال قنصل دولت بهیه روسیه دام اقباله بخاک پای مبارک اعلیحضرت اقدس محمدعلیشاه ارواحنافداه مدتیست این مشروطه طلبان بنای بلوا و قتل و غارت را گذارده اند.

اول جمعی از علما و سادات تبریز را بقتل رسانیدند در اردبیل هم چند نفر از علما را بقتل رسانیدند چنانچه در تهران هم جمعی از بزرگان دین و سادات را کشتند این مشروطه خواهان با جمعی قفقازی و ارمنی همدست شده و بقتل مسلمانان و سادات و روحانیون قیام کرده اند بهمین علت سه کرور مردم آذربایجان عموم خوانین و رؤسای قراچه داغ و عموم خوانین قوجه بگلو و کدخدایان طوایف شاهسون متفق شده و انشاء الله چهاردهم همین ماه به طرف اردبیل رهسپار و تا جان در بدن داریم نخواهیم گذارد کسی در جایی از مشروطه اسم ببرد و در راه خدمتگذاری شاه جان خود و کسان خود را قربان کرده محض اطلاع خاطر مبارک عرض شد.

چند روز بعد از تاریخی که رحیم خان در تلگرافش معین کرده بود با سران ایلات

شاهسون و خلخال و غیره بسرکردگی بیست هزار نفر سوار و پیاده چون بالای آسمانی به طرف اردبیل حمله بردند و آنچه در راه خود یافتند آتش زده و خراب کردند و به هر کس دست یافتند کشتند و شهر را در محاصره گرفتند سپس جنگهای سختی میان قشون ستارخان و قشون مهاجم آغاز شد و در نتیجه قسمتی از شهر به تصرف رؤسای ایلات درآمد و کاربرد ستارخان و پیروانش مشکل و خطرناک شد.

علت عدم موفقیت ستارخان با همه شجاعت و معرفیتی که داشت یکی عدم تناسب میان قشون مهاجم که ده برابر قشون مدافع بود و علت دیگر که بمراتب مهمتر بود نداشتن اسلحه کافی مخصوصاً فشنگ بود.

سیم تلگراف میان تبریز و اردبیل هم قطع شده بود و ستارخان نمی توانست فشنگ از تبریز بخواهد و اگر هم می خواست بموقع نمی رسید.

پارمحمدخان می گفت وقتی که ما از هر طرف محاصره شدیم و سقوط شهر مسلم و غیر قابل تردید بنظر می آید من به ستارخان گفتم دیگر مقاومت و توقف ما در این شهر فایده ندارد و بهتر است جان خود و این بدبختها را از مرگ قطعی نجات بدهیم ولی ستارخان نمی خواست دست از جنگ بکشد و حاضر بود کشته شود و ننگ فرار را روی خود نگذارد ولی ما چون به حیات او علاقمند بودیم و خود کشی را دیوانگی می دانستیم او را مجبور به حرکت نمودیم.

حشین خان می گفت برادرم که جوان زورمندی بود ستارخان را بلند کرد و روی زین اسب گذارد و گفت ما نمی گذاریم تو مفت کشته شوی.
باری ستارخان با جمعی از مجاهدین خط محاصره دشمن را شکافته و با جنگ مختصری که به تلف شدن چند نفر تمام شد خود را از آن مهلکه نجات داده و رهسپار تبریز گردید.

مردم حق شناس تبریز مقدم آن سردار شکست خورده را چون سرداری فاتح با احترام و اکرام پذیرفتند و از سلامتی او شادیاها کردند سالار ملی هم چند روز پیش با عدهای از مجاهدین برای کمک ستارخان راه اردبیل را پیش گرفته بود همین که از واقعه آگاهی یافت با همراهانش به شهر مراجعت نمود.

قتل و غارت فجیعی که در اردبیل بطرفداری از شاه مخلوع شد و انعکاس نا مطلوبی که در کشورهای خارجی بخشید دولت ایران را بی نهایت نگران ساخت و کسانی که خیال می نمودند که محمدعلیشاه و دستگاه استبدادی برای همیشه رخت بر بسته و از میان رفته است متوجه شدند که عدهای از خانهای فنودال با بیرحمی هر چه تماشا از شاه مخلوع طرفداری می کنند و آرزوی سلطنت مجدد او را در دل می پروراند.

توطئه و عصیان

کسانی که تصور می کردند که با فتح تهران و خلع محمدعلیشاه و برقراری حکومت ملت استبداد از ایران ریشه کن شده و مشروطیت برای همیشه برقرار و جاویدان گشته بخطا رفته بودند و از سبایس و تحریکاتی که در زیر پرده برضد حکومت ملی آغاز شده و پس از چندی علنی و آشکار شد بی اطلاع بودند.

هنوز بیش از یک ماه از تشکیل دولت جدید نگذشته بود که رحیم خان با دستیاری خوانین شاهسون علم عصیان را در آذربایجان بطرفداری از محمدعلیشاه بلند کردند و بطوری که دیدیم آتش بیدادگری را برافروختند و به کشتار مردم بی گناه دست زدند.

از طرف دیگر امیرمفخم بختیاری به یک توطئه خطرناک در جنوب دست زد و در خفا با شیخ خزعل که تمام خوزستان را در تحت سلطه خود داشت و در آن ناحیه وسیع با استبداد مطلق حکمفرمایی می کرد همپیمان شد و زمینه آشوب و اغتشاش را در سرتاسر جنوب ایران فراهم کردند.

سردار ظفر بختیاری می نویسد که صولت الدوله رئیس ایل قشقایی که از سردار اسعد دلتنگ بود و از قدرت و نفوذ روزافزون خانواده قوام الملک در فارس نگران شده بود در این توطئه شرکت داشت ولی عملاً اقدامی برضد حکومت ملی و مشروطه نکرد. سواحل دریای خزر مخصوصاً آستارا تا اردبیل میدان تاخت و تاز دسته های غارتگر که خود را طرفدار شاه مخلوع می خواندند گردیده بود و جاسوسهای محمدعلیشاه که از طرف روسها تقویت و رهبری می شدند در تمام مراکز حساس آذربایجان و نقاط سرحدی به کاشتن تخم نفاق و برانگیختن مردم برضد حکومت ملی در کار بودند.

مهمتر از همه جمعی از اعیان و شاهزادگان در تهران تحت الحمایه و یا تبعیت روسها را پذیرفته و بیشرمانه بیرق اجنبی را بر سر در خانه های خود نصب کرده و باتکای دولت اجنبی با کمال بی پروایی بنای مخالفت را با دستگاه نوین آغاز کردند و آرزوی برگردانیدن محمدعلیشاه را به تهران در دل می پروراندند و جاسوسان و کار-

کنان نشان رابطه میان شاه مخلوع و توطئه کنندگان را برقرار نموده بودند و باتکای روسها بی باکانه برضد حکومت ملی زمینه سازی می کردند.

قیام شیخ قربانعلی در زنجان و توسعه نفوذ او تا حدود گروس و آذربایجان و دست استبداد که بار دیگر از آستین دین بیرون آمده و با حربه تکفیر به مبارزه پرداخته بود بیش از پیش دولت جدید را نگران و ناراحت نمود و به چاره جویی وادار کرد.

پس از مذاکرات و اطلاعات کامل به دسائیس و توطئه هایی که برضد حکومت ملی آغاز شده بود دولت جدید تصمیم گرفت که بدون فوت وقت سه اردو از مجاهدین تشکیل بدهد و هر یک را برای خاموش کردن یکی از مراکز مهم توطئه و عصیان اعزام دارد.

هنوز بیش از یک ماه از فتح تهران و برقراری حکومت مشروطه نگذشته بود که آتش ناامنی و اغتشاش در صفحه آذربایجان روشن شد و ایل شاهسون و جمعی از خوانین و رؤسای ایلات آذربایجان که از برکناری محمدعلیشاه رنجیده خاطر و مخالف مشروطه بودند علم عصیان و خودسری را برافراشتند و به قتل و غارت مردمان بی گناه پرداختند و دامنه بی رحمی را بجایی رسانیدند که دولت جدید با گرفتاریهای زیاد و خالی بودن خزانه مجبور شد بدون فوت وقت اردویی به ریاست جعفرقلیخان سردار بهادر پسر سردار اسعد که پس از فوت پدر لقب سردار اسعد یافت و یفرم مرکب از سیصد نفر سوار بختیاری و صد نفر قزاق و صدو پنجاه نفر مجاهد و دو عراده توپ شنیدر و دو عراده توپ ماگزیم به طرف اردبیل روانه سازد.

این اردو مأموریت یافت که در زنجان توقف نموده به انقلابات آنجا که بدست آخوند ملاقربانعلی که یکی از روحانیون منتفذ آن سامان بود و مردم به او اعتقاد زیاد داشتند و در حدود نود سال از عمرش رفته برپا شده بود خاتمه بدهند.

پس از ورود سردار بهادر و یفرم به زنجان و جنگی که میان طرفداران ملاقربانعلی و اردوی دولتی دست داد اغتشاش کنندگان متفرق و جمعی از سردسته های آنها حبس و زندانی شدند و ملاقربانعلی را بواسطه کبر سن به عتبات تبعید نمودند.

پس از حصول امنیت در زنجان و برقرار نمودن مأمورین مشروطه خواه به ریاست ادارات اردوی دولتی به طرف آذربایجان حرکت کرد.

اول برخورد قشون دولت مشروطه با شجاع لشکر پسر رحیم خان چلیپانلو بود که در محال آلام با سه هزار سوار مشغول به تاخت و تاز و چپاول بود.

شجاع نظام در جنگی که بیش از چند ساعت طول نکشید شکست خورد و به طرف اهر فرار کرد و قراچه داغ را اردوگاه خود قرار داد و به سنگربندی مشغول شد پس

از چند روز قشون دولتی به طرف اهر حرکت کرد شجاع نظام که از حرکت اردو به طرف اهر آگاهی یافته بود در گردنه یلنق کمینگاهی تهیه کرده و عده‌ای از سواران خود را در آنجا مخفی کرده بود، بورود قشون دولتی سواران شجاع نظام از کمینگاه بیرون تاختند و به اردوی دولتی حمله بردند ولی پس از یک جنگ خونینی شجاع نظام با دادن تلفات زیاد شکست خورد و به طرف اهر هزیمت نمود.

اردوی دولتی او را تعقیب کرد و وارد اهر شد و دو عراده توپ که از زمان جنگ تبریز به دست رحیم خان افتاده بود تصرف نمود. پس از این شکست رحیم خان با عصبانیت به جمع‌آوری قشون پرداخت و در اندک زمانی یک اردوی مکمل مرکب از چهار هزار نفر سوار و دو هزار پیاده تشکیل داد و به طرف اهر رهسپار شد.

جنگ میان اردوی دولتی و رحیم خان دو ماه بطول انجامید و جنگهای سخت و خونینی که میان آن موجب طول کلام است میان طرفین بوقوع پیوست و عاقبت رحیم خان شکست خورد و تمام قشونش متفرق شدند و سه عراده توپ و مقداری تفنگ و فشنگ بدست قشون دولت افتاد.

رحیم خان به طرف حسرتان که خانه‌اش بود فرار کرد ولی نتوانست در آنجا بماند و پس از چند روز با عیال و اقوام خود به پل خداآفرین که سرحد میان ایران و روسیه است فرار کرد.

پس از این فتح اردوی دولتی به تبریز رفت و سردار بهادر و یفرم چندی در آن شهر ماندند ولی باز خبر رسید که ایل شاهسون از شکست رحیم خان متنبه نشده و مجدداً شروع به قتل و غارت نموده.

برای تقویت اردوی دولتی دو بیست نفر سوار بختیاری بسرکردگی پسر دیگر سردار اسعد رهسپار آذربایجان شد و پس از ملحق شدن به اردوی دولتی همگی راه اردبیل را که مرکز فعالیت اشراار بود پیش گرفتند و در گردنه نزدیک شهر جنگ سختی میان قشون دولت و شاهسونها در گرفت که بشکست متمادین خاتمه یافت و در نتیجه امیر عشایر و خوانین شاهسون تسلیم رؤسای قشون دولتی شدند.

در این جنگها هزارها نفر از غارتگران شاهسون و ایلاتی که با آنها همدمت بودند کشته شدند و صدو بیست نفر از خوانین معروف آن سامان بدست قشون دولتی اسیرگشتند که نیمی را در قلعه اردبیل حبس نمودند و نیمی را به تهران آوردند.

پس از این جنگ خونین و موفقیتی که نصیب قشون دولت مشروطه شد تاحدی مخالفین مشروطه به قدرت و توانایی دولت جدید پی بردند و هرگاه تحریک روسها در کار نبود مردم آذربایجان پس از آن همه جنگ و بدبختی مدتی از نعمت امنیت برخوردار می شدند.

ناگفته نماند که پس از آنکه اردوی دولتی به ریاست یفرم و سردار بهادر رهسپار

آذربایجان شد باقرخان سالار ملی بنا بر تصویب انجمن ایالتی و مخبرالسلطنه والی وقت با چهار صد نفر مجاهد به سراب رفت و به اردوی دولتی ملحق شد و در تمام کشمکشها مردانه دوش بدوش رؤسای اردوی دولتی جنگید و همان شجاعت و پایداری را که در جنگهای تبریز از خود نشان داده بود برای آخرین دفعه بمعرض ظهور رسانید و پس از قلع و قمع دشمنان مشروطه به تبریز مراجعت کرد.

بطوری که تذکر داده شد سواحل دریای مازندران که در تحت نظارت دائمی روسها بود بتحریک خوانین قنودال و مستبدین دست نشانده اجانب بر ضد حکومت ملی علم عصیان برافراشتند و به یغماگری و کشتن مردمان بی گناه و بی پناه پرداختند و با رحیم خان و سران ایل شاهسون و خلخال هم پیمان و همداستان شده خود را طرفدار شاه مخلوع اعلام داشتند.

اعزام قشون به آستارا

دولت بدون فوت وقت معزالسلطان سردارمحمی و عمیدالسلطان برادر سردارمحمی را مأمور امنیت آن سامان نمود سردارمحمی بفاصله چند روز یک اردوی مسلح مرکب از چهارصد مجاهد و دو عراده توپ کوهستانی فراهم نمود به ریاست عمیدالسلطان روانه آن سامان کرد و سپس خودش با عده دیگر به آنها ملحق شد.

خوشبختانه پیشرفت اردوی دولتی در آذربایجان و ضربشستی که از طرف مشروطه خواهان به ایلات و عشایر طرفدار شاه مخلوع نشان داده شد و فتوحاتی که نصیب سرداران ملی گردید در شهرهای ساحلی دریای مازندران تأثیر بسزایی نمود و روحیه دستجات و طوایفی که عصیان کرده بودند متزلزل ساخت بهمین جهت بمحض ورود سردارمحمی به آستارا متجاسرین راه تسلیم و تمکین پیش گرفتند و پس از چند زدو خورد کوچک و بی اهمیت عدهای تسلیم و عدهای متفرق شدند و سردارمحمی و همراهانش کامیاب به تهران برگشتند.

اخبار ناامنی در فارس دولت را برآن داشت که یک اردو مرکب از پانصد نفر از مجاهدین به ریاست مدحت السلطنه و معاونت حامدالملک شیرازی به فارس اعزام دارد تا با همکاری قشون ساخلو و والی وقت نظم و امنیت را در آن منطقه حساس برقرار نمایند و راه بندر بوشهر و اصفهان را که مهمترین راه تجارتهای ایران بود از اشراق و قطاع الطریق پاک کنند.

اعزام اردو به فارس

مدحت السلطنه که یکی از اعضای مجرب وزارت خارجه بود و از شروع انقلاب مشروطیت با عشق و علاقه بی نظیری در جرگه مجاهدین راه آزادی در آمده بود و در

فتح تهران سهم بسزایی داشت به ریاست اردوی مأمور فارس انتخاب شد و حامدالملک که یکی از مشروطه خواهان بنام و شیفتگان آزادی بود و از طلوع مشروطیت جان در کف و تفنگ بردوش در راه مشروطیت مجاهدت کرده و در جنگ مجلس تا آخرین ساعت ایستادگی و جنگ کرد و پس از انهدام مشروطیت مدتی در تهران مخفی بود و سپس به گیلان رفت و به مجاهدین پیوست و در جنگهای قزوین و بادامک و تهران شجاعت و فداکاری بی نظیری از خود نشان داده بود به معاونت اردوی اعزامی انتخاب شد.



سردار موصی

اردوی مأمور فارس وقتی به کاشان رسید که شهر در تصرف نایب حسین کاشی بود و آن مرد دزد نابکار با هزار سوار جرار به غارتگری و شکنجه مردمان شهر و دهات اطراف تا حدود اصفهان و عراق مشغول بود و شهر را سنگربندی کرده و استحکاماتی ساخته بود و چون جباران قرون وسطی بر جان و مال و ناموس مردم بدبخت حکمرانی می کرد.

سران مجاهدین بر آن شدند که مردم بی گناه کاشان را از شر اشرار نجات بخشند و این خار را از جلو راه پای ملت بردارند این بود که با شجاعت و از خود گذشتگی شهر را محاصره کردند و به نقاط مرتفع و حساسی که در تصرف اشرار بود حمله بردند پس از یک شبانه روز جنگ نایب حسین و اتباعش مجبور شدند سنگرها را یکی بعد از دیگری

از دست بدهند و در یکی از مساجد شهر که دارای دیوارهای آجری مستحکم و ابنیه پایداری بود متمرکز شوند و به زد و خورد پردازند مجاهدین مسجد مذکور را محاصره کردند و با انداختن چند بمب دیوار مسجد فرو ریخت و مجاهدین بداخله مسجد راه یافتند و محاصرین جمعی تسلیم و جمعی فرار نمودند.

نایب حسین چون وضع را خطرناک دید به مناره مسجد پناه برد و تفنگ در دست منتظر پیش آمد حوادث شد.

حامدالملک که ریاست و فرماندهی قشون مهاجم را عهده دار بود متوجه شد که نایب حسین در مناره جای گرفته و تا آخرین نفس جنگ خواهد کرد و تسلیم نخواهد شد با بی پروایی به طرف مدخل مناره رفت تا دشمن را زنده بچنگ آورد.

نایب حسین از سر مناره ناظر حرکات فرمانده مجاهدین بود همین که دید حامد الملک به تیررس رسیده و خیال وارد شدن در مناره را دارد از بالا او را هدف گلوله قرار داد و او را مقتول نمود.

کشته شدن حامدالملک اثر ناگواری در میان مجاهدین بخشید و همگی دست از جنگ کشیده گرد جنازه آن شهید جمع شدند و به آه و زاری پرداختند. نایب حسین از موقع استفاده کرد و خودش را نجات داد و با جمعی از اشرار به طرف کوههای خالدآباد فرار کرد. مردم کاشان بیاد بود شهید سعید مجالس سوگواری در شهر برپا کردند و از اظهار تأثر و تأسف و همدردی خودداری نکردند.

اردوی مأمور فارس پس از چند روز توقف در کاشان متأثر و متالم راه شیراز را پیش گرفتند و پس از بیست روز در میان هلله و شادی مردمان شیراز وارد آن شهر تاریخی شدند.

در صفحات پیش بطور اختصار شمه ای از اردوکشی به

آذربایجان و فتوحاتی که نصیب قشون ملی شد از روی یادداشتهایی که سردار اسعد از خود بیادگار گذارده و در تاریخ بختیاری منعکس شده به نظر خوانندگان رسانیدم اگر

چه کسانی که در اردوکشی و جنگهای آذربایجان شرکت داشتند وقایع مفصلی که سردار اسعد از نگارش آنها خودداری کرده و یا بی اطلاع بوده نقل می کنند و از زد و خوردهایی نام می برند که نگارش آنها بتفصیل از حوصله این کتاب بیرون است، آنچه مسلم است فتوحات قشون نوپنیاذ ملی مخاطره ای را که مشروطیت را تهدید می کرد اگر بکلی از میان نبرد برای یک مدتی بتأخیر انداخت و توطئه ای که در صفحات جنوب مملکت به دست امیرمفخم بختیاری تهیه و آماده شده بود خنثی و از میان برد.

امیرمفخم بختیاری عموزاده سردار اسعد پسر حاجی ایلخانی یکی از مردان سر

سخت و مستبد برای و دشمن با بجای مشروطه خواهان و رژیم مشروطه بود. این مرد که نفوذ کامل در میان ایل بختیاری داشت و بر نیمی از آن ایل بزرگ و سلحشور حکمفرمایی می کرد و در دوره سلطنت محمدعلیشاه فرمانفرمای مطلق بختیاری بود از زمانی که محمدعلیشاه به سلطنت رسید طوق بندگی و خدمتگذاری آن پادشاه جبار را بر گردن نهاد و از حامیان سرسخت تاج و تخت محمدعلیشاه بود بطوری که به نظر خوانندگان رسید بمحض ظهور نهضت تبریز امیرمفخم در حدود هزار نفر سوار بختیاری به تهران احضار کرد و ششصد نفر آنها را بریاست برادرش سردار جنگ برای سرکوبی ملت تبریز به اردوی عین الدوله فرستاد و خود او هم با چهارصد نفر سوار در مرکز حفظ و حمایت دربار استبداد را عهده دار گشت و بجدی مورد اعتماد محمدعلیشاه شد که می توان گفت بعد از لیاخف هیچیک از سرداران قدر و منزلت امیرمفخم را در پیشگاه محمدعلیشاه نداشتند.

بمحض وصول خبر قیام صمصام السلطنه و اشغال اصفهان از طرف مشروطه خواهان امیرمفخم از طرف شاه مأمور سرکوبی مشروطه خواهان اصفهان گردید و خود با هفتصد نفر سوار بختیاری به طرف کاشان رهسپار شد و چند روزی در آن دیار به نظم و ترتیب قشونی که با خود داشت پرداخت و آماده برای حرکت به اصفهان شد ولی در همان روزها تلگرافاً از طرف محمدعلیشاه به تهران احضار شد و با عجله خود را به پایتخت رسانید علت اینکه محمدعلیشاه او را به تهران احضار کرد این بود که اردوی مجاهدین رشت بریاست سپهدار شهر قزوین را تصرف کرده بود و خود را برای حرکت به تهران آماده می نمود.

بطوری که نگاشتم امیرمفخم با صدها سوار بختیاری در تمام جنگهایی که از کرج به تهران مخصوصاً بادامک میان قشون ملی و دولتی پیش آمد شرکت کرد و با سرسختی جنگید و در سه روز جنگ تهران آنی آسایش نکرد و شب و روز برای فیروزی محمدعلیشاه جنگ می کرد.

حتی پس از آنکه محمدعلیشاه به سفارت روس پناهنده شد امیرمفخم دست از جنگ نکشید و سلطنت آباد را سنگربندی کرد و سوارهایی که داشت در حال آماده باش نگاهداشت و حاضر برای تسلیم نشد پس از آنکه محمدعلیشاه از سلطنت خلع شد و سلطان احمدشاه به سلطنت رسید جمعی از رجال مستبد که در آن ایام لباس مشروطه خواهی در بر کرده بودند و با امیرمفخم دوست و هم مسلک بودند از طرف سردار اسعد به سلطنت آباد رفتند و با هزار زحمت او را راضی کردند که دست از لجاجت بکشد و اسلحه را کنار گذارده به خانه خود برود.

ناگفته نماند که از میان بردن امیرمفخم از طرف دولت وقت و مجاهدین کار آسان و پیش پا افتاده بود و ممکن بود در ظرف چند ساعت او و اتباعش را مجبور به

تسلیم و تمکین نمایند ولی سردار اسعد نظر به قرابت و قوم خویشی و جلوگیری از دو دستی و خونریزی میان بختیارها از امیرمفخم حمایت می‌کرد و حاضر نبود گزندی به او وارد آید متأسفانه نه فقط دولت مشروطه مزاحم امیرمفخم و اتباعش که دو سال با کمال سرسختی با ملت می‌جنگید نشد بلکه به او پاداش هم داده شد و برادرش سردار جنگ به حکومت یزد منصوب شد و عده‌ای از خانزاده‌ها و اقواسش که در تحت امر امیرمفخم با ملت جنگ کرده بودند به حکومت و ریاست رسیدند و امیرمفخم بدون آنکه به دولت مرکزی اعتنا کند راه بختیاری را پیش گرفت و رهسپار آن دیار شد و در تمام مدتی که در بختیاری بود با مستبدین تهران مکاتبه داشت و جاسوسان و کارکنان محمدعلیشاه با او رابطه داشتند.

همین که خبر عصیان رحیم خان و رؤسای ایل شاهسون به طرفداری از محمدعلیشاه به اطلاع امیرمفخم رسید و متوجه شد که شاه مخلوع فکر مراجعت به ایران و بدست آوردن تخت و تاج را همچنان در سر دارد بخیال افتاد توطئه مهمی در جنوب ایران بنفع محمدعلیشاه بوجود آورد.

اینک شرح این داستان را امیر مجاهد بختیاری برای شما نقل می‌کند:

به سردار اسعد خبر رسید که امیرمفخم در بختیاری مشغول به اقدامات است و دائماً افرادی را به خارج می‌فرستد و اشخاص مظنون هم به ملاقات او می‌آیند حس کنجکاوی و علاقه آن مرد به مشروطیت محرز شد که در صدد تحقیق برآید و اعمال امیرمفخم را تحت نظر بگیرد پس از تحقیق مسلم شد که اشخاصی از تهران به ملاقات امیرمفخم رفته‌اند و از زمانی که محمدعلیشاه خاك ایران را ترك کرده رابطه و مکاتبه میان او و امیرمفخم برقرار است.

سردار اسعد مرا مأسور کرد به بختیاری بروم و از رویه مرموزی که امیرمفخم پیش گرفته بود آگاهی پیدا کنم پس از چندی توقف در بختیاری و کنجکاوی بر من مسلم شد که نه فقط امیرمفخم با مستبدین تهران و یاغیان آذربایجان سر و سر دارد بلکه با رؤسای ایلات و طوایف جنوب و غرب ایران هم رابطه مخفی پیدا کرده و نمایندگان برای ملاقات آنها فرستاده است.

پس از چندی امیرمفخم به بهانه رفتن قشلاق به خوزستان رفت و من هم که بدون آنکه متوجه بشود چون سایه در هر قدم با او همراه بودم به خوزستان رفتم و چند نفر از خانزاده‌های بختیاری را که شیفته مشروطیت شده بودند و از مشروطه خواه بودن بخود می‌بالیدند و مورد اعتماد امیرمفخم بودند بخود جلب کردم و آنها را مأسور و مراقب اعمال امیرمفخم نمودم در نتیجه معلوم شد پس از آمد و شدها و مکاتباتی که میان شیخ خزعل و امیرمفخم رد و بدل می‌شود مقرر می‌گردد که برای عقد قرار داد محرمانه در خوزستان با یکدیگر ملاقات کنند و سفر امیرمفخم به خوزستان بهمین منظور بوده،

در نتیجه کاوش بسیار و بدست آوردن نامه‌هایی که میان شیخ خزعل و امیرمفتح و سایر رؤسای ایلات جنوب و غرب رد و بدل شده بود و دستگیر کردن چند نفر از جاسوسان طرفین مسلم شد که از دیرزمانی میان امیرمفتح و شیخ خزعل و صولت‌الدوله رئیس ایل قشقایی و والی پشتکوه و چند نفر رؤسای کهکیلویه صحبت از عقد اتحاد و اتفاق برای بازگرداندن محمدعلیشاه به ایران و تشکیل چند ستون قشون از ایلات و عشایر جنوب و غرب برای حمله به تهران و از میان برداشتن حکومت ملی و مشروطیت در میان بوده و اینطور تصمیم گرفته شد که پس از آنکه شیخ خزعل و امیرمفتح معاهده را امضا کردند برای سایرین بفرستند تا آنها هم امضا کنند بطوری که نگارنده این تاریخ تحقیق کردم و یادداشت‌های سردارظفر بختیاری هم مؤید نظر نگارنده است پس از آنکه معاهده‌نامه یا قرارداد مذکور را امیرمفتح و شیخ خزعل و والی پشتکوه و چند نفر از خوانین کهکیلویه امضا می‌کنند بتوسط دو نفر از خوانین بختیاری بنام حسینعلی خان و شاکرخان و رئیس‌التجار نماینده شیخ خزعل برای امضا نزد صولت‌الدوله می‌فرستد ولی صولت‌الدوله از امضا امتناع می‌کند و می‌گوید با اینکه سردار اسعد سردشمنی با من دارد و می‌خواهد من و خانواده‌ام را به دست خانواده توام‌الملک نایب‌الدوله من از اول طلوع مشروطیت طرفدار مشروطه بوده‌ام و بعد از این هم خواهم بود و عملی برخلاف مشروطه نخواهم کرد.

سران توطئه و عصیان تصمیم گرفته بودند که همین که فصل بهار آغاز شد شروع به عملیات جنگی کنند و قشونی را که زیر پرده تهیه دیده بودند روانه تهران سازند ولی وقایع و حوادثی که پیش آمد به آنها اجازه و فرصت نداد آرزوی خود را اجرا نمایند و فتوحات درخشان قشون ملی در آذربایجان و فرار رحیم خان به روسیه و دستگیر شدن در حدود صد و پنجاه نفر از خوانین و رؤسای ایلات طرفدار محمدعلیشاه و عقیم ماندن نقشه روسها نقشه آنها را نقش بر آب کرد و امیرمفتح مایوس و کله خورده به‌خانه خود بازگشت.

از زمانی که قشون روس وارد تبریز شد و در آن سامان استیلا پیدا کرد قسول روس صاحب‌منصبان روسی و ایرانیهای مستبد که تحت حمایت روسها قرار گرفته بودند خوانین و رؤسای ایلات که با روسها هم‌داستان بودند تمام سعی و کوشش

سافرت
ستارخان و باقرخان
از تبریز به تهران

خود را بکار می‌بردند که چراغ آزادی را که در تبریز به دست ستارخان و گروهی از آزادیخواهان آن دیار روشن شده برد خاموش کنند و آن کانون مشروطیت و آزادی را از میان ببرند و از کسانی که در راه آزادی علیرغم سیاست روس مجاهدت کرده بودند انتقام بکشند و مجاهدین و سردسته‌های آنها را مخصوصاً مجاهدین قفقازی را تار مار

نمایند و کلیه آثار مشروطه و آزادی را از میان ببرند و چون ستارخان بزرگترین مظهر قدرت ملی و قیام آزادی بود تمام فشار روسها به او متوجه بود و با کلیه وسایل ممکنه آن مرد فداکار و نامی را میخواستند از میان بردارند تا بتوانند بدون مانع در آذربایجان حکومت خودمختاری و رژیم استبداد تزاری را ایجاد نمایند بطوری که در صفحات پیش نگاشتم ستارخان مجبور شد برای چندی به قسولگری عثمانی پناه ببرد و خود را از دسترس روسها در امان سازد.

پس از مراجعت ستارخان از اردبیل با آنکه از مداخله در امور خودداری می کرد و در حقیقت انزوا پیش گرفته بود روسها از نفوذ معنوی او در میان ملت و احترامی که مردم نسبت به او داشتند نگران بودند و برای دور کردن او از آذربایجان دست به مانورهای سیاسی زدند و سفیر روس مقیم تهران از طرف دولت متبوع خود به دولت ایران فشار می آورد که برای حسن رابطه میان دولتین و امنیت آذربایجان باید ستارخان و باقرخان را به تهران احضار کنند.

بطوری که وزیر خارجه وقت حکایت می کرد روسها چند یادداشت سخت در این موضوع به وزارت خارجه ایران دادند که دولت صلاح ندانست علنی شود و در جراید و مجلس منعکس گردد علت هم اینست که دولت نوبنیاد مشروطه کمال ملاحظه و رعایت را برای راضی نگاهداشتن روسها می کرد و یا آنکه بهتر بگوییم دولت از روسها می ترسید و از آینده اوضاع بغایت نگران بود. مخبرالسلطنه والی آذربایجان هم از فشار روسها بی نصیب نبود و بی درپی قسول روس و رئیس قشون، تبعید سرداران ملی را از او میخواستند دولت هم بوسیله تلگرافات رمز مخبرالسلطنه را از فشار روسها مطلع می کرد و از او چاره کار را که در آن زمان بسی مشکل بود میخواست زیرا محبوبیت و معروفیت ستارخان در ایران و در کشورهای آزاد جهان مخصوصاً در حوزه علمیه نجف بدرجه ای بود که هضم کلمه تبعید و یا احضار ستارخان از طرف دولت برای ملت ایران غیر ممکن و مخاطرات زیادی در برداشت.

مخبرالسلطنه مصلحت دید که محرمانه با اعضای انجمن ایالتی مطلب را در میان بگذارد و از فشاری که روسها به دولت وارد می آوردند آنها را مطلع نماید و خاطر نشان کند که اگر روسها از طرف دولت ایران مأیوس بشوند ممکن است قشون روس بدون ملاحظه و پروا سرداران را دستگیر و به محل غیر مناسبی تبعید نماید و در صورتی که ستارخان و مجاهدینی که اطرافش هستند مقاومت کنند کار به جنگ و زد و خورد بکشد و در نتیجه جان ستارخان بخطر بیفتد و بدبختیهایی که پیش بینی او ممکن نبود برای دولت نوبنیاد مشروطه و مردم تبریز پیش بیاید. اعضای انجمن که مردان عاقل و مجربی بودند صلاح دانستند موضوع را با خود ستارخان در میان بگذارند و او را از ماوقع آگاه کنند.

در مرحله اول گفتگو ستارخان خیال می کرد که این دسته گلی است که مخبر السلطنه به آب داده و مخبر السلطنه است که برای در دست داشتن کلمه اقتدارات می خواهد او را از تبریز دور کند ولی پس از آنکه باتفاق چند نفر از اعضای انجمن با مخبر السلطنه ملاقات کرد و از حقایق امر اطلاع پیدا کرد متوجه شد که موضوع مهمتر از اینست که تصور کرده و چاره ای جز تسلیم در مقابل حوادث نیست و باید خواهی نخواهی کاری نکرد که بهانه بدست روسها بیفتد و مشکلاتی برای مملکت و مشروطه پیش بیاید این بود که پس از مشورت با زعمای ملت تبریز تصمیم به مسافرت به تهران را گرفت و آماده بودن خود را برای حرکت به مخبر السلطنه اطلاع داد و در تهیه وسایل سفری که متأسفانه دیگر بازگشت نداشت گردید.

روز بیست و هشتم اسفند برای حرکت ستارخان و باقرخان به طرف تهران در نظر گرفته شد آن روز با آنکه مردم تبریز می دانستند سردار ملی و سالار ملی بمیل خود تبریز را ترک نمی کنند و در حقیقت از شهری که یازده ماه با آن جوانمردی و رشادت در مقابل قدرت استبداد ایستادگی نموده و در نتیجه دوباره مشروطیت در ایران برقرار شد تبعید شده اند و روسها مایل نیستند مردم احساساتی در موقع حرکت آنان از شهر نشان بدهند تمام مردم تبریز دست از کسب و کار کشیدند و بازارها و دکانها را تعطیل کردند و در خیابانهایی که به جاده تهران منتهی می شد اجتماع نمودند و با حال تأثر و تأسف غیر قابل وصف در میان طوفان احساسات و فریاد زنده باد سرداران ملی پاینده باد مشروطیت، آنان را بدرقه نمودند.

بنا بدستور سردار بهادر و یغرم که هنوز در تبریز بودند کلیه افراد اردوی ملی در دو طرف معبر سرداران ملی با نظم و ترتیب بی سابقه قرار گرفته بودند و در موقعی که کالسکه مسافران در میان هزارها نفر معاریف شهر و برگزیدگان ملت و سردار بهادر و یغرم حرکت کرد در حالی که چند دسته سوزیک سرود ملی را می نواخت به سرداران سلام نظامی دادند. صد نفر سوار از شجاعترین و معروفترین مجاهدین تبریز در حالی که تفنگ در دست داشتند و کالسکه را احاطه کرده بودند با سردار و سالار ملی رهسپار تهران گشتند.

در عمه شهرها و قصبات میان تبریز و تهران از طرف مردم استقبال و مشایعت بی نظیری از آنها بعمل آمد مخصوصاً مردم زنجان مهمانان گرامی را تا چند فرسخی شهر استقبال کردند و چند روز آنها را در شهر نگاهداشتند و مهمانها و پذیراییهای شایانی از آنان نمودند. عده ای از نمایندگان مجلس شورای ملی و معاریف مشروطه خواهان از تهران به قزوین آمده منتظر ورود ستارخان و باقرخان بودند.

با آنکه شهر قزوین در حقیقت از طرف روس اشغال شده بود مردم برای استقبال

سردار ملی و سالار ملی شتافتند و قدوم آنها را گرمی داشتند و شهر را به احترام آنان چراغانی نمودند.

سردار ظفر در تاریخ بختیاری می نویسد استقبالی که مردم تهران از ستارخان و باقرخان کردند تا این زمان از هیچ پادشاهی نشده بود، در آن روز راه میان کرج و تهران مثل یکی از خیابانهای پرجمعیت شهر شده بود آنچه وسایل نقلیه

ورود به تهران

از کالسکه، درشکه، اسب، قاطر در تهران بود مورد استفاده مستقبلین قرار گرفته بود ستارخان و باقرخان در حالی که در یک کالسکه سرگشاده جای گرفته بودند و صدها درشکه و کالسکه و صدها سوار از عقب کالسکه آنها روان بود در هر قدم به جمعی از مستقبلین برمی خوردند و مجبور بودند دقیقه ای توقف کنند و روپوسی و احوالپرسی نمایند. مهرآباد که در آن زمان متعلق به معیرالممالک و دارای باغ وسیع و مجلی شبیه به باغ لوکسامبورک پاریس بود برای پذیرایی سردار ملی و سالار ملی آماده کرده چندین دستگاه پوش بزرگ و چادر دولتی در اطراف باغ برپا کرده و صدها میز مسلو از شیرینی و میوه در وسط آنها جای داده بودند و صدها پیشخدمت و آبدار به دادن چای و شربت و شیرینی به مردم اشتغال داشتند و هزارها نفر اهالی تهران از هر طبقه انتظار ورود مسافرین را داشتند.

قبل از ظهر مسافرین در میان طوفان احساسات وارد باغ مهرآباد شدند و چند ساعت برای صرف نهار و رفع خستگی توقف کردند و سپس در میان هزارها مستقبلین به طرف تهران رهسپار گشتند.

شاه و هیأت دولت در عمارت گلستان انتظار ورود آنان را داشتند پس از آنکه با تجلیل و احترام از طرف دولت پذیرایی شدند با اتفاق سپهدار و سردار اسعد و سایر وزرا به حضور شاه و نایب السلطنه شرفیاب شدند.

سپس با همان کوکبه و جلال به طرف خانه صاحب اختیار که در آن زمان مجلل ترین خانه های تهران بود و برای پذیرایی آنان آماده کرده بودند روانه شدند.

متجاوز از صد نفر از علما و شیوخ ملیون در طالار بزرگ آینه از سرداران پذیرایی کردند و ورود آنها را تبریک گفتند سپس اشرف الواعظین که یکی از وعاظ مشروطه خواه بود پیابرخاست و قصیده غرابی که متأسفانه بیش از چند بیت آن در خاطر من مانده و بیاد آن روز در اینجا نقل می کنم، در میان تحسین و تمجید حضار خواند:

دوره ظلم و جفا و جور و استبداد نیست	ای شهیدان وطن خیزید وقت خواب نیست
ای ملک از خون تو ایران شده رشک جنان	ای جمال غرقه در خون شاد بادت جسم و جان
جملگی خیزید بس شادی کنان	ای سرافیلا ز صورت بین قیامت شد عیان

حضرت ستار چون سام نریمان آمده است شکر جای کفر استبداد ایمان آمده است
 آتش نمرود استبداد ابراهیم سوخت این عجزتر در بهایش افسرد بهیم سوخت
 حلق مظلومان یقین جلاد را در آژخیم سوخت بلکه ظلم آن ستمگر جان یک اقلیم سوخت
 پس از چند روز پارک اتابک را که فعلاً سفارت روس است برای مسکن دائمی
 سردار ملی و سالار ملی و مجاهدینی که همراه آنان بودند معین کردند و مهمانها از خانه
 صاحب اختیار به آن کاخ مجلل و بزرگ منتقل شدند و از طرف دولت با عزت و احترام
 از آنها پذیرایی بعمل می‌آمد.

روز بیست و دوم فروردین مردم تبریز پیاس فتوحات و خدمات
حرکت اردوی اعزامی قشون اعزامی در میدان مشق مجلس جشن و سروری برپا
آذربایجان به تهران کردند و برای سردار بهادر و یفرم خان و والی و اعضای
 انجمن جایگاه مخصوصی آراستند. شاگردان مدارس و کلیه
 طبقات مردم در آن مجلس جشن و سرور شرکت کردند و پس از پذیرایی و ایراد
 خطابه‌ها قشون اعزامی با نظم و ترتیب و صفوف منظم رژه رفتند و سردار بهادر و یفرم از
 مردم تبریز خدا حافظی کرده به طرف اردبیل رهسپار شدند.

چون از فتوحاتی که نصیب اردوی ملی در اردبیل و خلخال شد بطور اختصار در
 صفحات پیش گزارش دادم به این فصل خاتمه می‌دهم و در پایان آنچه گفته شد متذکر
 می‌شوم موفقیت و کامیابی که نصیب دولت مشروطه در این سفر جنگی شد نه فقط مردم
 آذربایجان برای مدتی از شر غارتگران خلاصی یافتند بلکه تأثیر آن فتوحات موقعیت
 دولت مشروطه را در سرتاسر ایران محکم نمود و خیالات سرکشان را نقش بر آب کرد
 عده‌ای از خوانین و گردنکشان متمرده که به دست قشون دولتی اسیر شده بودند در اردبیل
 محبوس گشتند و در حدود هفتاد نفر از معاریف آنها تحت الحفظ از راه آستارا روانه تهران
 شدند و در تهران محبوس گشتند.

نظر به وقایع و حوادثی که بعداً روی می‌دهد ناچار از ذکر این نکته هستم که
 موقعیت بختیارها که ریاست آنها را سردار بهادر عهده‌دار بود و مجاهدین که در تحت
 فرماندهی یفرم بودند سبب شد که یک روح اعتماد و همکاری میان این دو قوه بوجود
 بیاید و کفه ترازوی این دسته را در سیاست پایتخت سنگین تر کند.

از نظر حق شناسی ناگفته نمی‌گذارم که در این اردو کشی و جنگها حاجی علی‌رضا
 خان گروسی با چهارصد نفر سوار شرکت داشت و در فیروزی که نصیب دولت مشروطه
 شد حق بسزایی دارد.

در همین ایام وقایع دیگری روی داد که گرچه نا چیز بنظر می‌رسد ولی چون تأثیر بسیار

در پیش آمده‌های آینده دارد ناگزیر از ذکر آنها هستیم.

اول: شاهزاده بهمن میرزا که در قشون روس سمت صاحبمنصبی داشت جمعی اشرار را گرد خود جمع کرد و با دستبازی یکی از متنفذین زنجان غفلتاً به آن شهر وارد شد و بطرفداری از محمدعلیشاه بنای قتل و غارت را گذارد. میرزا صالح خان وزیر اکرم حاکم شهر که از آزادیخواهان بود با اینکه قوه‌ای در اختیار خود نداشت بدستبازی و کمک مردم شهر با مهاجمین جنگید و پس از هفده روز زد و خورد آنها را از خاک زنجان بیرون راند.

دوم: یکی از سربازان روس از اردوگاه گریخته و در خانه مرحوم ثقة الاسلام پناهنده شده بود مردم می‌گفتند این مرد روسی می‌خواسته مسلمان بشود بهر حال در نتیجه یک هنگ قشون روس خانه مرحوم ثقة الاسلام را محاصره نموده و مانع دخول و خروج افراد خانواده شد، می‌گویند حتی راه آب و نان را هم به آنها بستند. عاقبت مخبر السلطنه قنصول روس و رئیس قشون را ملاقات نمود و به هرزبانی بود آنها را متقاعد کرد که دست از محاصره خانه ثقة الاسلام بردارند.

سوم: روز ۳ خرداد میان پاسبانان و یک نفر ارمنی تبعه روس نزاع می‌شود پاسبانان ارمنی مذکور را که عمل خلاف مرتکب شده بود جلب و حبس می‌کنند بمحض رسیدن خبر به فرماندهی قشون روس یک گروهان به طرف کلانتری که ارمنی مذکور در آن حبس بود روانه می‌شوند و پس از محاصره محل کلیه افراد پلیس از صاحبمنصب و تائین را خلع سلاح می‌کنند و آنها را با خواری و ذلت در میان گرفته به اردوگاه می‌برند با اینکه مردم از رفتار روسها بسیار خشمگین بودند و علناً اظهار تنفر و عدم رضایت می‌کردند و تلگرافاتی هم به نمایندگان مجلس مخایره نمودند مخبر السلطنه و اعضای انجمن مردم را به بصیر و شکیبایی دعوت می‌کردند و می‌گفتند نباید بهانه به دست روسها داد زیرا آنها مخصوصاً مرتکب این اعمال می‌شوند که سر و صدا میان مردم برخیزد و کشمکش پیش بیاید تا مقصود نهایی خود را که تسلط مطلق بر آذربایجان است عملی نمایند. مردم بدبخت هم چاره‌ای جز سوختن و ساختن نداشتند ظلم می‌کشیدند و تحمل می‌کردند.

کشمکش و اختلاف میان مشروطه خواهان

بطوری که صفحات تاریخ نشان می‌دهد در میان اقوام و ملل جهان حوادثی روی می‌دهد و وقایعی پیش می‌آید متحدالشکل و شبیه یکدیگر که گویی همه آنها را در یک قالب ریخته‌اند یا آنکه از هم تقلید کرده‌اند. بهمین جهت این‌گونه وقایع شبیه بهم به‌صورت یک اصل کلی درآمده و گفته می‌شود تاریخ جز مکررات چیز دیگری نیست. در تمام انقلابات در راه وصول به آزادی نهضت‌های سیاسی و اجتماعی با مجاهدت و فداکاری جمعی افراد همفکر و همعقیده بوجود می‌آید که پس از موفقیت و کامیابی میان همان کسانی که با اتحاد و اتفاق دست به دست هم داده و آن انقلاب و یا نهضت را بیپایان رسانیده‌اند اختلاف پیدا می‌شود و گاهی آن اختلاف بحدی شدید و دامنه‌دار می‌شود که کار به زد و خورد و خونریزی می‌کشد و یک دسته، دسته دیگر را که دیروز برادرانه با هم برای موفقیت در نهضت مقدس فداکاری می‌کردند از میان برمی‌دارد اگر بخواهم علل و موجبات این اصل کلی و یا بهتر بگویم فلسفه آن را بیان کنم باید کتابی تألیف کنم و با لاقط صفحات چند بر این تاریخ بیفزایم ولی بواسطه نبودن فرصت بطور اختصار به ذکر چند علت اساسی قناعت می‌کنم.

اول چیزی که پس از انقلاب عرض وجود می‌کند اختلاف عقیده و سلیقه میان رهبران انقلاب است جماعتی بر این عقیده می‌شوند که با همان نیروی انقلاب و عناصری که موجد انقلاب شدند و فتح و فیروزی را بدست آورده‌اند باید بدون اندیشه و پروا پیشرفت و موانع را با شدت و سختی از میان برداشت و همه آرزوها را جاسه عمل یوشانید و کار را ناتمام نگذارد و به آخر رسانید، جماعت دیگر بر این عقیده‌اند که انقلاب برای برداشتن موانعی است که جلوراه ترقی و تکامل را گرفته و پس از برداشتن موانع بوسیله انقلاب باید به هدایت عقل و مصلحت و در نظر گرفتن اوضاع روز و استعداد مردم با ملایمت پیش رفت و از تند و شدت عمل اجتناب نمود.

جماعتی بر این عقیده‌اند که با همان اسباب و آلات و یا بهتر بگویم بدست همان اشخاصی که موجب و سبب انقلاب بودند و با فداکاری و جانبازی اساس پیدادگری را